

تحلیل رفتار متقابل جنبه «بالغ» و «والد» در شخصیت‌های داستانی مثنوی براساس نظریات اریک برن

حسین رزی‌فام^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

علی دهقان

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

حمیدرضا فرضی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

(از ص ۱۳۳ تا ۱۵۲)

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۴/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۱۹

چکیده

اریک برن، روان‌شناس برجسته تحلیل رفتار متقابل، شخصیت را به سه جنبه ساختاری اساسی «والد»، «بالغ»، «کودک» تقسیم می‌کند و اعتقاد دارد نقش‌آفرینی هر یک از آن‌ها در جای خود، با رعایت تعادل و تعامل، نشان سلامت روان آدمی است و انسان متعالی سالم، با کمک قوه استدلال و استنتاج (بالغ)، میان دو نیروی غریزه (کودک) و تعلیم و تربیت (والد)، تناسب ایجاد می‌کند. برهم‌خوردن موازنه سرنخ‌های کودک و والد، نشانه نبود تعادل در روان و رفتار آدمی است؛ اگر بالغ میان کودک و والد تعادل ایجاد کند، تصویری از انسان کامل ترسیم می‌شود اما اگر والد متکبر بی‌ذوق و عیب‌جو بر کودک مستولی شود، آدمی از نقاب‌های اجتماعی استفاده می‌کند و خودشیفته‌وار و نالایق در پی جلب محبت دیگران می‌دود و به دنبال سود و زیان دنیوی و اخروی است. مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، عارف و داستان‌سرای قرن هفتم هجری، حاوی سرگذشت گروه‌های بشری، با هر طیف اعتقادی و رفتاری است و ویژگی‌های روانی- رفتاری در آن موشکافانه منعکس شده است و پژوهشگر می‌تواند با تحلیل محتوای داستان‌ها، شخصیت‌های قهرمانان را روان‌کاوی کند. پژوهش حاضر، جنبه والد و بالغ را در شخصیت‌های داستانی مثنوی تحلیل کرده و سرنخ‌های این دو جنبه را در گفتار و رفتار و توصیف مولانا از اشخاص داستان، برجسته ساخته است.

واژه‌های کلیدی: تحلیل رفتار متقابل، اریک برن، والد، بالغ، مثنوی، مولانا.

۱. مقدمه

در نقدهای ادبی با رویکرد روان‌شناسی، با چند روش می‌توان وارد پژوهش شد. نخست آنکه دنباله‌رو پشینیان بود و شیوه فروید و شاگردانش را پیگیری کرد. دوم اینکه با ابزار کارل گوستاو یونگ و آلفرد آدلر که روشی کاربردی‌تر از فروید دارند، تحلیل کرد. سوم اینکه روش تحلیل ادبی - روانی و فردی - اجتماعی گوستاو لوبون را به کار برد (در این گروه، کسانی چون اریک فروم، ویکتور فرانکل، سالیوان، اریک برن جای دارند). پژوهش در دو روش نخستین در ادبیات فارسی و نقد ادبی، پیشینه نسبتاً خوب و متعددی دارد. مطالعه متون ادبی بر مبنای روش سوم، که نقش اجتماع (والدین، همسالان، گروه‌ها) را برجسته کند و مانند رویکرد نخست، فقط به فرد و متن نپردازد، اندک است. هلموت دینگلدای در مقدمه کتاب *روان‌شناسی توده‌ها* اثر گوستاو لوبون، تصریح می‌کند: وقت آن رسیده است، انسان را که عنوان مریض روانی دارد و در مطب‌های روان‌شناسان، در حال اعمال آزمایش‌ها و روان‌سنجی‌هاست، بیرون کشید و او را به اجتماع برگرداند.

تا زمان لوبون (۱۸۴۱-۱۹۳۱ م) روان‌شناسی علمی، هنوز هم پژوهش در احوال تک‌شخصیت‌های روانی، یعنی پژوهش در احوال کسانی را وظیفه اول خود می‌داند که ایشان را مجزا و بی‌ارتباط با جمع می‌انگارد (لوبون، ۱۳۹۱: ۱۰).

همزمان با لوبون که روان‌شناسی اجتماعی را به روش خود پایه‌گذاری می‌کرد، هری استک سالیون (۱۸۹۲-۱۹۴۹ م) نظریه تأثیر متقابل را با توجه به نظریه ناخودآگاه فردی و جمعی فروید و یونگ تدوین کرد و گفت:

شخصیت، مفهومی است فرضی و نمی‌تواند به تنهایی، یعنی خارج از آنچه بین افراد می‌گذرد، در نظر بیاید. رفتار بین اشخاص تنها چیزی است که ممکن است به عنوان شخصیت، مورد ملاحظه واقع شود؛ و هنگامی ظهور می‌کند که آدمی در ارتباط با فرد یا افراد دیگر، از خود رفتاری نشان دهد. این فرد یا افراد لازم نیست که حضور داشته یا حتی زنده باشند، بلکه ممکن است قهرمانان داستان‌ها و افسانه‌ها باشند، یا کسانی باشند که شاید بعدها به وجود آیند. این جنبه حتی در رؤیاهای هم موجود است؛ زیرا رؤیاهای معمولاً ارتباط خواب بیننده را با اشخاص دیگر منعکس می‌سازند (سیاسی، ۱۳۷۴: ۲۰۴).

تحلیل رفتار متقابل را می‌توان به نوعی «روان‌شناسی شخصیت» اطلاق کرد که مراحل رشد را به همراه جنبه‌های مختلف شخصیت بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که حالات و

رفتار جاری افراد، بر پایه کدام جنبه از شخصیت حاصل شده‌است و ارتباط میان انسان‌ها از کدام جنبه صادر و به کدام جنبه مقابل، منتهی می‌شود. این روش کمک می‌کند تا خود فرد نیز بداند چه زمانی می‌تواند علاوه بر داشتن روانی سالم، ارتباطی مؤثر و پویا با اطرافیان داشته باشد؛ زیرا اغلب مشکلات روانی، نتیجه ارتباط‌های نامناسب با اطرافیان نزدیک و دور است که با شناسایی و اصلاح آن، روان، درمان‌شدنی خواهد بود.

۱-۱. قصه‌های مثنوی؛ اجتماعی واقعی

مثنوی براساس قصه و تمثیل ساخته شده‌است و لازمه قصه، شخصیت‌پردازی و روایت حالات و گفت و گوهاست؛ بنابراین مثنوی و قصه‌های آن، نمونه آماری بسیار خوبی از اجتماع آدمیان است. یعنی مولوی تقریباً به توصیف نماینده‌ای از همه طیف‌های فکری، اعتقادی، رفتاری جامعه بشری پرداخته است. در مثنوی به توصیف دقیق رفتار و گفتار شخصیت‌ها برمی‌خوریم، به متن دیالوگ‌های میان شخصیت‌های مترادف یا متضاد می‌رسیم و این امر باعث می‌شود که روش سوم نقد ادبی - روان‌شناسانه، به‌خوبی بتواند روان فرد و اجتماع را تحلیل کند. گفت‌وگوهای گاه طولانی - با بی‌طرفی ظاهری راوی - به میزگرد بزرگ روان‌شناسی تحلیل رفتار متقابل می‌ماند که در آن روان‌کاو یا رهبر گروه با مدیریت نامرئی خود، جلسه را به نحوی پیش می‌برد که جنبه‌های نهفته روان به سخن درآیند و حضار با اختیار بتوانند روان و رفتار را تحلیل کنند. قصه‌گویی در مثنوی «چندان برجسته می‌شود که مستقل از اندیشه قبلی یا بعدی خود، توصیف روان‌شناختی انسان‌ها را بر عهده می‌گیرد و برانگیزنده اندیشه‌های دیگر می‌گردد» (پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۳۱۱).

ارتباط میان متون عرفانی و علوم روان‌شناسی، از آنجا اهمیت می‌یابد که بزرگانی چون غزالی و ابوسعید ابوالخیر و مولوی، تمام تلاش خود را صرف ترسیم ویژگی‌های روحی و روانی و رفتاری انسان‌ها کرده‌اند تا بتوانند الگوی مناسبی از انسان سالم و کامل و نیز از زندگی اجتماعی سازنده، برای مخاطبان ارائه دهند. مولوی نیز به روان‌شناسی شخصیت‌ها و اینکه شخصیت بر نوع سخن تأثیر می‌گذارد، توجه و تأکید دارد (همان: ۳۴۰).

۲. مباحث نظری

قبل از ورود به تعاریف روان‌شناختی تحلیل رفتار متقابل، لازم است به چهار مرحله رشد اشاره‌ای کنیم که زیربنای اصلی این نظریه است:

۱-۲. چهار حالت رشد کودک

۱. من خوب نیستم، شما خوب هستید؛ ۲. من خوب نیستم، شما خوب نیستید؛

۳. من خوب هستم، شما خوب نیستید؛ ۴. من خوب هستم، شما خوب هستید.

اساسی‌ترین عامل و ابزار نتیجه‌گیری کودک از وضع زندگی‌اش، نوازش است؛ یعنی با بودن و نبودن نوازش است که نوزاد نتیجه می‌گیرد که خوب هست یا نیست و دیگران خوب هستند یا نیستند. نوزاد با درک این موضوع که همیشه به حمایت نیازمند و پی‌درپی در حال خراب‌کاری است (ریختن، ادرار کردن، ناتوانایی‌های جسمی...) و والدین مدام در حال جبران نواقص او هستند، به این نتیجه ذهنی می‌رسد که من بدم و والدین خوب‌اند. تامس آنتونی هریس در توصیف مرحله اول و دوم می‌گوید:

پس از تولد، نوزاد با یک نجات‌دهنده مواجه می‌شود. انسان دیگری او را در پوشش گرمی می‌پوشاند، از او نگهداری می‌کند و حرکات آرامش‌بخش نوازش را به او نشان می‌دهد؛ این نقطه‌ای است که تولد روانی نوزاد شروع می‌شود (هریس، ۱۳۸۹: ۵۵). در پایان یک‌سالگی، او راه می‌رود؛ دیگر لازم نیست بلندش کنند. اگر مادر به او بی‌اعتنایی کرد، نوازش یک جا تمام می‌شود. علاوه بر آن، دوره تنبیه یا تنبیه‌های سخت شروع می‌شود. اگر این وضع رهاشدگی و سخت ادامه پیدا کند و در طول دوسالگی تسکین نیابد، طفل این نتیجه‌گیری را خواهد داشت که «من خوب نیستم، شما خوب نیستید» (همان: ۶۲).

با دریافت نکردن نوازش به علاوه تنبیه شدن و کتک خوردن بی‌حدوحصر و شاید

بی‌دلیل، وضع سوم که یکی از بدترین حالات روحی است، شکل می‌گیرد:

بچه‌ای که برای مدتی طولانی مورد ضرب و شتم شدید پدر و مادری قرار می‌گیرد که ابتدا احساس می‌کرد آنها خوب هستند، به وضعیت سوم یا وضعیت جنایی تغییر می‌کند (همان: ۶۴).

فرزند به این نتیجه می‌رسد که من هر کاری هم بکنم، آنها وحشیانه هستند که مرا خواهند زد. آیا من به اندازه چنین کتک‌های سخت، بد هستم؟ آیا من چنان بدم که لایق بی‌مهری پدر و مادرم؟ در حالی که کار خوبی کردم، بی‌محبتی گرفتم؛ پس من چه بد باشم و چه خوب، حالت آنان فرقی نمی‌کند؛ پس من خوبم و آنها بدند.

این گونه انسان‌ها به اشخاصی تبدیل می‌شوند که بالفطره جانی نامیده می‌شوند. باوجدان نیستند. خودشان را در هیچ محکمه‌ای محکوم نمی‌بینند. اصلاً محکمه‌ای تشکیل نمی‌دهند تا خود را در برابر اعمالشان، مسئول و مقصر ببینند.

شخص در این وضعیت از محرومیت نوازش در رنج است. در نظر او نوازش‌دهنده خوب وجود ندارد. چنین شخصیتی ممکن است یک عده ملتزمین به قربان‌گو برای خود پیدا کند که مدام او را تحسین کنند و مجیزش را بگویند و نوازش کنند؛ گرچه او می‌داند نوازش‌ها واقعی نیست (همان: ۶۶).

والدین می‌توانند نوزاد را با بی‌توجهی و دریغ ورزیدن از نوازش و مهر و محبت، و اعمال رفتار خشونت‌آمیز، از وضع اول به دوم و سوم بکشانند. در مقابل می‌توانند زمینه‌ای را فراهم سازند که برای نوزاد ثابت شود که مرحله اول ساخته توهّم او بود؛ یعنی هم او خوب است و هم والدین خوب‌اند؛ یعنی مرحله چهارم:

وضعیت چهارم، از آن رو که تصمیمی آگاهانه و به‌زبان آمده است، نه فقط می‌تواند شامل اطلاعات نامحدودی درباره خود شخص و دیگران باشد، بلکه می‌تواند محصول ادغام عوامل و امکانات هنر کشف‌نشده‌ای در زمینه‌های فلسفه و مذهب باشد. سه وضعیت اول، بر پایه احساسات‌اند. چهارمی بر پایه تفکر، ایمان و قول‌وقرار خود شخص برای عمل است (همان: ۶۷).

اینجا جایگاه «برانسان» است؛ جای خلاقیت، عزت نفس، خوش‌اخلاقی با دوست و دشمن، حسن رفتار با صالح و طالح، قدرت انجام رسالت الهی، اصلاح اجتماع، و خلاصه اجتماع پسندیده‌ترین خصلت‌ها در وجود.

۲-۲. سه جنبه شخصیت

اریک برن شخصیت را در سه سطح ترسیم می‌کند: والد (فرامن)^۱ شامل «ضبط‌هایی است از آنچه انسان کوچک، طی پنج سال اول زندگی، از اعمال پدر و مادر خود یا جانشین‌ها دیده است» (هریس و تامس هریس، ۱۳۸۸: ۲۶)؛ آموزه‌هایی از قبیل بایدها و نبایدها، سنت‌ها و ارزش‌ها، طریقه زندگی و نحوه برقراری ارتباط با اطرافیان و مقبول شدن. کودک (نهاد) شامل غرایز و نیازهای زیستی و «ضبط‌های ژنتیک و خصوصیات جسمانی و کنجکاوی و درک شهودی ماست.

۱. من، نهاد، فرامن تقسیم‌بندی فروید از شخصیت بود (شولتز، ۱۳۸۳: ۵۹-۶۲).



کودک، لذت و غم، هر دو را به یک اندازه در خود دارد. کودک سرشار از آرزوست. قسمت می‌خواهم، یعنی انگیزش است» (همان: ۳۹). بالغ (من) از همان اوایل نوزادی در روان شکل می‌گیرد. این جنبه از ده‌ماهگی فعال می‌شود و بین کودک و والد قضاوت می‌کند و نتیجه‌گیری‌های فردی را به کار می‌بندد:

کار مداوم بالغ شامل بررسی اطلاعات قدیمی، اعتبار دادن یا ندادن، و بالأخره دوباره بایگانی کردن آنها برای استفاده در آینده است. اگر این کار به خوبی پیش برود و تقریباً هیچ تضادی بین آنچه که به او یاد داده بودند و آنچه واقعیت است وجود نداشته باشد، کامپیوتر، وضعیت خوب و آماده برای کارهای مهم و خلاقانه است (هریس، ۱۳۸۹: ۴۷).

۳-۲. سرنخ‌ها

ارتباط انسان، با ابزار زبان است و درصد زیادی از سخن، از روان ناخودآگاه برمی‌آید؛ زیرا «حالات من اولیه زندگی، در حالت‌های پنهان حفظ شده‌است و در انتظار تحریک مجددند و حالات من را می‌توان مستقیماً در حال تحریک مجدد یافت؛ مثلاً در خواب مصنوعی، رؤیا و روان‌پریشی» (برن، ۱۳۸۹: ۸). یعنی ضبط‌شده‌های دوران کودکی، در آینده بازخوانی می‌شود، حتی با وجود اینکه از پنج سال اولیه زندگی، درک واضح و آگاهانه‌ای نداشته باشد؛ پس این ناخودآگاه است که رفتار و زبان را کنترل می‌کند.

سرنخ‌های جسمی و لفظی والد: اخم‌ها و چین‌های پیشانی، لب‌های درهم‌فشرده، انگشت سبابه اشاره‌کننده، سرتکان دادن، دست‌ها را به هم زدن، پا به زمین کوبیدن، انگشت روی لب‌ها نهادن، دست‌ها را روی سینه گذاشتن، دست‌ها را به هم مالیدن، صدای نچ‌نچ یا نظیر آن درآوردن، آه کشیدن، دیگری را نوازش کردن، علائم بسیار معروف «والد» است. بیشتر کلمات ارزیاب - چه تنبیه‌کننده و چه حمایت‌کننده - معرف والدند؛ مانند بی‌شعور، بد، مسخره، نفرت‌انگیز، وحشتناک، تنبل، مزخرف، بیخود، طفلک، عزیز، نه، نه پسر، عسل، جرئت نمی‌کنی، خوشگل، نکن، عیب نداره، باز دیگر چه شده؟ بازم؟!

سرنخ‌های جسمی و لفظی کودک: اشک، لرزش لب‌ها، تو لب رفتن، کج‌خلقی، جیغ، ناله، چشم گرداندن، شانه بالا انداختن، چشم پایین انداختن، سر به سر گذاشتن، شادی، غش‌غش

خنده، دست بلند کردن برای اجازه حرف زدن، ناخن جویدن، انگشت در دماغ کردن، وول زدن، گفتن کاش که، دلم می‌خواد، نمی‌دونم، می‌خوام، به من چه، شاید وقتی بزرگ شدم، گنده‌تر، گنده‌ترین، بهتر و بهترین، و بیشتر صفات تفضیلی (هریس، ۱۳۸۹: ۸۷).

سرنخ‌های لفظی بالغ: بالغ برعکس کودک، از ترس یا آرزوهای دور و دراز صحبت نمی‌کند، بلکه واقعیات و حقایق را می‌بیند و با عقل خویش به سنجش آن می‌پردازد؛ و برعکس والد، برای یافته‌های خود حکم قطعی صادر نمی‌کند و احتمال خطا را محتمل می‌داند. این واژه‌ها بیشتر از او شنیده می‌شود: «چرا، چه، کجا، کی، که، چطور، احتمالاً، امکان، نامعلوم، واقعی، من فکر می‌کنم، می‌فهمم، به عقیده من و...» (همان: ۸۸).

۲-۴. ارتباط متقابل و ارتباط متقاطع

دو انسان با جنبه «والد» کنار هم می‌توانند در عیب‌جویی از دولتمردان، وضع آب‌وهوا، ترافیک و... غر بزنند. این ارتباط شکل می‌گیرد بدون اینکه به نتیجه مناسبی برسد یا دو کودک ساعت‌ها کنار هم بازی می‌کنند و روابط عاطفی زودگذر و بی‌حاصلی را شکل می‌دهند. چنین روابطی اصطلاحاً «روابط متقابل متمم» نامیده شده‌است. تنها ارتباط دارای نتیجه متعالی، رابطه متمم بین دو بالغ است. اینان کنار هم، در آرامش، تفکر و استنتاج می‌کنند و طرف مقابل را آزاد می‌گذارند تا از ارتباط دوستانه لذت ببرند و به تعالی برسد. اما بحث اصلی، ارتباط‌های متقاطع است؛ رفتاری که باعث ناراحتی است و پس از ادای چند جمله، با سکوت یک یا هر دو طرف منقطع می‌شود. هریس (همان: ۱۰۴) می‌نویسد: منشأ پاسخ‌های غیربالغ همان ریشه وضعیت غیرخوب در کودک است. شخصی که در درون خود تحت تسلط وضعیت غیرخوب است، همیشه از ساده‌ترین جمله‌ها، کنایه‌های دوپهلویی برداشت می‌کند.

۳. تحلیل رفتار شخصیت‌های داستانی مثنوی

۳-۱. بالغ

۳-۱-۱. رشد «بالغ»

نخستین داستان مثنوی به حکایت پادشاه و کنیزک اختصاص دارد، که پادشاه، هم مُلک دنیا را آباد کرده بود و هم مُلک دین را. دین‌داری پادشاه نشان‌دهنده این است که «والد»، «کودک» را در اختیار دارد؛ یعنی دین‌داری پادشاه می‌تواند نشان غلبه جنبه «والد» بر

«کودک» باشد. در ابتدا پادشاه عاشق می‌شود. عشق و جنبه‌های جنسی روان، مربوط به جنبه «کودک» شخصیت است؛ بنابراین «کودک» با عصیان، از قید والد رهایی می‌یابد:

یک کنیزک دید شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک پادشاه
مرغ جانش در قفس چون می‌تپید داد مال و آن کنیزک را خرید

(مولوی، ۱۳۸۰، ۲۰/۱)

پادشاه عاشق، مال دنیوی را از دست می‌دهد، یعنی «کودک» را از قید «والد» رها می‌سازد. «کودک» پس از مدتی به خواست خود می‌رسد، اما کنیزک (کودک) بیمار می‌شود و عشق شکست می‌خورد. بنابراین دست به دامان طبیبان می‌شود. طبیب در اینجا می‌تواند نماد «والد» باشد. وقتی طبیب در معالجه معشوق ناتوان می‌شود، «والد» از روان «کودک» رخت برمی‌بندد. بنابراین کودکانه به درگاه الهی زاری و تضرع می‌کند:

شه چو عجز آن حکیمان را بدید پابرنه جانب مسجد دوید
رفت در مسجد، سوی محراب شد سجده‌گاه از اشک شه پر آب شد
... دید شخصی، فاضلی، پرمایه‌ای آفتابی در میان سایه‌ای
می‌رسید از دور مانند هلال نیست بود و هست، بر شکل خیال

(همان: ۲۱)

اکنون روان آماده شده است تا اجازه رشد و فعالیت به جنبه «بالغ» دهد. طبیب الهی، انسان واقعی نیست که به نزد پادشاه آمده است، بلکه همان «بالغ» است که از بند «کودک» و سیطره «والد» رهایی یافته و می‌تواند رشد کند. بر شکل خیال بودن طبیب و سایه‌وار آمدن وی، همین امر را ثابت می‌کند. حتی عملکرد طبیب یا در حقیقت بالغ پادشاه، به نوعی غیرعادی است. طبیب، زرگر را به صورت نمادین می‌کشد؛ زیرا کنیزک (کودک)، شیفته زرگر (کودک) است و پادشاه که از «والد» بریده و «کودک» روان خود را به «بالغ» مبدل کرده است، میل دارد «بالغ» آنه با کنیزک در ارتباط باشد، ولی به این دلیل که

۱. محققان، این داستان را به گونه‌های دیگری نیز تأویل کرده‌اند: «در اینجا روح به نفس حیوانی عشق می‌ورزد، و خواهان عروج نفس به مدارج کمالی است، اما نفس حیوانی عاشق دنیا و مادیات است. روح از عقل جزئی کمک می‌گیرد، اما عقل جزئی نه تنها تعلقات مادی نفس را درمان نمی‌کند، بلکه بر این تعلقات نیز می‌افزاید. روح عاجز چنگ در دامان الوهیت می‌اندازد و با زاری از خداوند درخواست کمک می‌نماید. خداوند مرشد روحانی را برای درمان نفس می‌فرستد. در پایان، نفس به سوی روح بازمی‌گردد و به مقام نفس مطمئنه می‌رسد» (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۴۸).

در ارتباطی متمم و متقابل با کنیزک نیست، این امکان وجود ندارد. طیب پس از اینکه زرگر را به نزد کنیزک می‌آورد، آنان را به وصال هم می‌رساند و با داروی مخصوصی، زشتی جمال زرگر را آشکار می‌سازد. بدین ترتیب کنیزک از عشق خود رهایی می‌یابد و با پادشاه هم‌دل می‌شود؛ یعنی کنیزک نیز زشتی جمال شهوت را درک می‌کند و بالغ را می‌یابد.

۳-۱-۲. صبر بر گرسنگی و حلم در جایگاه خشم

کودک در موقع گرسنگی نمی‌تواند صبر کند اما بالغ:

همچنان کان زاهد اندر سال قحط بود او خندان و گریان جمله رهط
... گفت در چشم شما قحط است این پیش چشمم چون بهشت است این زمین

(همان: ۶۱۷)

خشم باعث از بین رفتن صبر می‌شود، یعنی «بالغ» عاطل می‌گردد. نخستین چیزی که خشم در احیای آن می‌کوشد، شخصیت مجروح است. در جنگ، «کودک» تهییج می‌شود و خشم در اوج است و خودشیفتگی نیز با رجزخوانی و شعار تقویت می‌شود. در این صحنه، کنترل «بالغ» آنه روان، از کارهایی است که از عهده کمتر کسی برمی‌آید:

او خدو انداخت در روی علی افتخار هر نبی و هر ولی
... در زمان، انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی
در محل قهر، این رحمت ز چیست؟ اژدها را دست دادن راه کیست؟
گفت من تیغ از پی حق می‌زنم بنده حقم، نه مأمور تنم

(همان: ۱۶۲ و ۱۷۱)

۳-۱-۳. جنگ «بالغ» آنه

در جنگ و قتال پیامبران، هیچ حرجی به دلیل کشت و کشتار بر آنان وارد نیست، ولی ظالمان به سبب جنگ‌هایی که از روی خشم و شهوت انجام داده‌اند، معاقب خواهند بود. دلیل این تفاوت فقط وجود «بالغ» در روان آدمی است. باید دید که جنگاوران جنگ را برای اهداف عالی و در مواقع ضروری انجام می‌دهند و یا به علت امیال مادی و ارضای خودشیفتگی و تسکین مرض‌های روانی می‌جنگند:

جنگ پیغمبر مدار صلح شد صلح این آخر زمان ز آن جنگ بد
صدهزاران سر برید آن دلستان تا امان یابد سر اهل جهان

باغبان زآن می‌برد شاخ مضر تا بیابد نخل قامت‌ها و بر
(همان: ۱۶۷)

۳-۱-۴. عزت نفس و عطوفت با عامه مردم

بندگان حق، رحیم و بردبار خوی حق دارند در اصلاح کار
مهربان، بی‌رشوتان، یاریگران در مقام سخت و در روز گران
(همان: ۴۰۰)

۳-۱-۵. اتحاد با جان‌های دیگر و برقراری ارتباط متمم در «بالغ»

جان حیوانی ندارد اتحاد تو مجو این اتحاد از روح باد
جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جان‌های شیران خداست
(همان: ۵۱۴)

۳-۱-۶. سهولت برقراری ارتباط با «بالغ»

فردی از صحابه به رسول اکرم^(ص) درباره تصمیمی، به آسانی اعتراض می‌کند و حضرت^(ص) به سخنان وی گوش می‌نهد. مولوی سبب راحتی برقراری این ارتباط و علت گستاخی را وجود حلم در شخصیت روحانی و اجتماعی پیامبر^(ص) می‌داند. پیامبر^(ص) دارای «کودک» آزاد شده بود؛ بنابراین از سخن سبک دیگران عصبانی و مکدر نمی‌شد. اگر «والد» در شخصیت رسول اکرم^(ص) زمام امور را در دست داشت، از تعرض و گستاخی دیگران ناراحت می‌شد و چه بسا این تکدر خاطر که از خودشیفتگی «والد»انه ناشی می‌شد، به قطع ارتباط با جامعه یا فردی از مردم می‌انجامید:

پرتو مستی بی‌حد نبی چون بزد، هم مست و خوش گشت آن غبی
لاجرم بسیارگو شد از نشاط مست ادب بگذاشت، آمد در خُباط
(همان: ۵۷۷)

۳-۱-۷. صداقت در مشورت

مشورت می‌کرد شخصی با کسی کز تردد وارهد وز محبسی
گفت ای خوش‌نام غیر من بجو ماجرای مشورت با او بگو
من عدوم مر تو را، با من مپیچ نبود از رای عدو پیروز هیچ
... گفت می‌دانم تو را ای بوالحسن که تویی دیرینه دشمن دار من
لیک مرد عاقلی و معنوی عقل تو نگذاردت که کثر روی
(همان: ۵۷۱)

اگر شخصیت در جنبه «بالغ» تثبیت شود، انسان صادق حتی با دشمنان، خیرخواهانه و منصفانه تعامل می‌کند. از همین رو، هر دو شخصیت دارای بالغ فعال و پویا هستند؛ اولی بدین سبب که از دشمن عاقل خود مشورت می‌خواهد و دومی بدین سبب که از اصلاح امور طرف مقابل دریغ نمی‌ورزد. پیامبر^(ص)، علی^(ع) را این‌گونه به مشورت سفارش می‌کند:

اندر آ در سایه آن عاقلی کش نداند برد از ره ناقلی
از همه طاعات اینت بهتر است سبق یابی بر هر آن سابق که هست

(همان: ۱۳۳)

۸-۱-۳ نترسیدن از مرگ

ترس از مرگ، مخصوص جنبه «کودک» است که تحت تعلیم «والد» است. نوزاد در حال مبارزه برای زنده ماندن است و دائماً دستورهای ایجابی و سلبی والد را دریافت و ضبط کرده‌است. «والد» برای اینکه از نوزاد خود محافظت کند، او را از عوامل خطرزا می‌ترساند. از جراحی، از بیماری، از خطر احتمالی، از تاریکی و... هم خود ترسیده‌است و هم ترس را به کودک خود تلقین کرده و اگر چنین تعلیماتی کودک را ترسو بارآورد، در آینده نه رانندگی می‌کند، نه شب‌ها سفر می‌کند، نه به کسی اعتماد می‌کند. اما «بالغ»، شجاعت (کودک) و احتیاط (والد) را با هم می‌آمیزد و زاینده زندگی می‌کند. مولانا می‌گوید: پیامبر اکرم^(ص) نحوه شهادت حضرت علی^(ع) را بدو خبر داد و قاتل را که رکابدار علی^(ع) نیز بود معرفی کرد. از قضا رکابدار از موضوع آگاه شد و از حضرت امیر^(ع) خواست که او را بکشد تا به این جنایت مرتکب نشود و حضرت به زندگی ادامه دهد. اما امام^(ع) مکافات قبل از جنایت را نپذیرفت و «بالغ»انه با تقدیر الهی، یعنی مرگ، مواجه شد:

گفت دشمن را همی‌بینم به چشم روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم
ز آنک مرگم همچو من خوش آمده‌ست مرگ من در بعث چنگ اندر زده‌ست
... ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر، نهان پابندی
دانه مردن مرا شیرین شده‌ست «بل هم احیاء» پی من آمده‌ست

(همان: ۱۲۶)

۹-۱-۳ «من خوب هستم، دیگران خوب هستند»

پادشاهی، دو غلام می‌خرد و ایشان را می‌آزماید تا هر کدام را به میزان شخصیت و ادب، شغلی فرماید؛ یکی را به حمام می‌فرستد و از دیگری می‌پرسد:

وین دگر را گفت: خه، تو زیرکی
 صد غلامی در حقیقت، نه یکی
 آن نئی که خواجه تاش تو نمود
 از تو ما را سرد می کرد آن حسود

(همان: ۲۰۷)

پادشاه در حال تهییج «کودک» غلام است؛ آن هم با تشویق و برانگیختن خودشیفتگی. سپس با ضربه نهایی بر شخصیت شیفته شده غلام، یعنی تعرض بر غرور و احساس تکبر وی، می خواهد او را بشناسد. (مولانا زبان ناخودآگاه را می شناسد و می داند که انسان را می توان از راه سخن شناخت. در ابتدای داستان نیز گفته است که انسان در زیر زبان خود مخفی است و اگر بادی پرده ستر را برباید، کنه وجود برملا خواهد شد.) پادشاه در پی برانگیختن باد خشم حسادت است تا تلقین کند که «تو خوبی و دیگران بدند»، تا بتواند با کمک جنبه «کودک»، شخصیت او را بشناسد. در اقدام بعدی، او را مورد هجمه قرار می دهد و می گوید که دوست تو درباره ات بدگویی کرده است:

گفت او دزد و کژ است و کژنشین
 حیز و نامرد و چنین است و چنین

(همان: ۲۰۷)

در مقابل چنین رفتاری، افرادی که «کودک» برانگیخته و «بالغ» عاطلی دارند، اقدام به بد و بیراه گویی و دشنام دادن و اقدام به خشونت های تدافعی می کنند. ولی این فرد چنان که مورد انتظار عموم باشد، نکرد، بلکه نشان داد که «بالغ» در وی هشیار و بر رفتار مسلط است. وی در جواب پادشاه و در مقابل اتهامات چنین گفت:

گفت: پیوسته بدست او راستگو
 راستگویی، من ندیدستم چو او
 کژ ندانم آن نکواندیش را
 متهم دارم وجود خویش را
 باشد او در من ببیند عیبها
 من نبینم در وجود خود شها

(همان)

پادشاه از وی می خواهد تا از عیب های دوست خود شمه ای بازگوید. جنبه «کودک» زخمی معمولاً در موقع تهاجم، اقدام تدافعی انجام می دهد، ولی غلام شخصیت خود را در جنبه «بالغ» تثبیت کرد و از بدگویی دوری گزید. بار دیگر پادشاه به او وعده کارهای دولتی و برخورداری از رفاه کامل داد تا از جنبه دیگر کودک وارد شود، ولی شنید:

عیب او مهر و وفا و مردمی
 عیب او صدق و ذکا و همدمی
 عیب دیگر اینکه خودبین نیست او
 هست او در هستی خود عیبجو

(همان)

پادشاه همین امتحان را برای آن یکی غلام انجام داد، اما جنبه «کودک» (عصبانیت، برافروختگی، دشنام‌گویی...) او تهییج شد:

گفت: رمزی زان بگو ای پادشاه	کز برای من بگفت آن دین‌تباه
گفت: اول وصف دوروییت کرد	کاشکارا تو دوایی خفیه درد
خبث یارش را چو از شه گوش کرد	در زمان دریای خشمش جوش کرد
کف برآورد آن غلام و سرخ گشت	تا که موج هجو او از حد گذشت

(همان: ۲۱۱)

۱-۱۰-۱۳. فراغت از عیب‌جویی و مثبت‌اندیشی

ای ندانسته تو شرّ و خیر را	امتحان خود را کن آن‌گه غیر را
امتحان خود چو کردی ای فلان	فارغ آیی ز امتحان دیگران

(همان: ۵۱۳)

۱-۱۱-۱۳. اجتماع جبر و اختیار، توکل و اجتهاد

مرتضی را گفت روزی یک عنود	کاو ز تعظیم خدا آگه نبود
گفت خود را اندرافگن هین ز بام	اعتمادی کن به حفظ حق تمام
پس امیرش گفت خامش کن، برو	تا نگردد جانت زین جرئت گرو

(همان: ۵۱۲)

۱-۱۲-۱۳. عدم عجب بر مقبولیت الهی

درویشی در خواب، انسان‌های متعالی را می‌بیند و از ایشان طلب دعای خیر می‌کند تا روزی حلال از خوان کرم خداوند عایدش شود و بتواند با آسایش خیال عبادت کند. بر اثر همت عالی و نفس متعالی خضریان، میوه‌های تلخ کوهستان به کام درویش همچون شهد می‌شود. پس از خوردن میوه‌ها، نطق فصیح و بلیغی در وی پدیدار می‌آید که مورد توجه عالمیان می‌شود. درویش می‌فهمد که به علت عجب و بطر، آخرت وی خواهد سوخت، پس از خدا می‌خواهد نطق را از او بگیرد (همان: ۵۲۴).

۱-۱۳-۱۳. تعادل در خواهش‌های دنیوی و اخروی

پیامبر اکرم^(ص) به عیادت یکی از اصحاب بیمار می‌رود و با فراست الهی درمی‌یابد که سبب رنجوری، گستاخی در دعاست. مریض از رسول خدا^(ص) همت می‌خواهد تا به نور

ایشان^(ص)، علت درد خود را درک کند. یکی از مؤلفه‌های تحلیل رفتار متقابل در این داستان نمود پیدا کرده است، یعنی اینکه اگر انسان بداند که درد دارد و در خود نیاز مشورت با مشاور را احساس کند و به مشورت تن دهد، تقریباً به درمان رسیده است:

از تو تهدید و وعیدی می‌رسید	مجربان را از عذاب بس شدید
مضطرب می‌گشتم و چاره نبود	بند محکم بود و قفل ناگشود
من همی‌گفتم که یا رب آن عذاب	هم در این عالم بران بر من شتاب
این‌چنین رنجوری‌ای پیدام شد	جان من از رنج، بی‌آرام شد

(همان: ۲۶۴)

۲-۳. والد

۱-۲-۳. به کار بردن نقاب به قصد آرایش شخصیت

پرسونا یا کهن‌الگوی نقاب، از اصطلاحات تحلیل‌شده یونگ است:

جامعه از مرد توقع دارد که در زندگی نقشی ایفا کند و معمولاً هدف عادی اعمال ما کسب حیثیت شخصی است و جمعی فکر کردن و جمعی کوشیدن آسان‌تر از فردی فکر کردن و فردی کوشیدن است. یونگ، این‌گرایش انسان به سوی جمعی و جامعه را پرسونا می‌نامد. این نقاب، جعل فردیت می‌کند و سایرین را به این باور می‌اندازد که نقابدار برای خود فردی شده‌است (مورنو، ۱۳۹۰: ۶۶).

نقاب در تحلیل رفتار متقابل نیز می‌تواند از رفتارهای اجتماعی «والد» باشد تا (نقابدار) بتواند خود را برای ناظران موجه نشان دهد. نقاب و پرسونا زمانی معنی واقعی خود را بروز می‌دهد که با تحلیل رفتار متقابل بررسی شود؛ زیرا نقاب در انسان واحد، معنای خود را از دست می‌دهد. اگر انسان، فرد آفریده می‌شد، در «کودک» خود باقی می‌ماند و برای رسیدن به کمال یا «بالغ» کوشش نمی‌کرد. بنابراین از عمده سرخ‌های شناسایی «والد»، کشف نقاب در شخصیت و درک زوایای ناخودآگاه حالات و گفتار نقابی است. در مثنوی می‌خوانیم: «حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و آنک بر بود دستارش، و بانگ می‌زد کی: باز کن ببین کی چه می‌بری، آن‌گه ببر». سرخ لفظی «والد»: خطاب به پسر دزد:

یک فقیهی ژنده‌ها درچیده بود	در عمامه‌ی خویش درپیچیده بود
تا شود زفت و نماید آن عظیم	چون درآید سوی محفل در حطیم

روى سوى مدرسه کرده صبح	تا بدین ناموس یابد او فتوح
در ره تاریک مردی جامه‌گن	منتظر استاده بود از بهر فن
درربود او از سرش دستار را	پس دوان شد تا بسازد کار را
پس فقیهش بانگ برزد کای پسر!	باز کن دستار راه آن‌گه بیر
چونک بازش کرد آنک می‌گریخت	صدهزاران ژنده اندر ره بریخت

(مولوی، ۱۳۸۰: ۵۵۷/۱)

۲-۲-۳. والد مقلد در بند سود و زیان

پشت این مشتی مقلد خم که کردی در سجود

گر نه در جنت امید قلیه و حلواستی

(شاه‌میر، ۱۳۸۹: ۷۱)

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت

بر امید نان و دیگ قلیه و حلواستی

(ناصرخسرو، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

عملی نیک یا ترک صفتی زشت که از روی ترس باشد، سرنخ «کودک» سرکوب‌شده است که به تعالی فرد و رشد «بالغ» کمک نمی‌کند. «کاری که با نگرانی از نتایج انجام شود، بسیار نازل‌تر از کاری است که بدون نگرانی، در آرامش تسلیم انجام شود. آنان که خودخواهانه برای نتایج کار می‌کنند، سیه‌روزند (از باگاوات گیتا)» (سالینجر، ۱۳۸۷: ۱۶۱). عین‌القضات (۱۳۸۷: ۳۳-۳۴) نیز به استناد آیه هشت سوره بقره، می‌گوید: «روز قیامت آشکار گردد که این خلق نه مؤمن بودند؛ از سلطان ترسیدندی و از خدای تعالی نه».

از محقق تا مقلد فرق‌هاست

کاین چو داوود است و آن دیگر صداست

آن‌گدا گوید خدا، از بهر نان

متمقی گوید خدا، از عین جان

(مولوی، ۱۳۸۰: ۱۹۳/۱)

تقلید از سرنخ‌های والد است، و از زمان نوزادی، تقلید را از والدین ضبط کرده‌است؛ بنابراین در بزرگ‌سالی نیز کودک شخصیت خود را آماده تقلید می‌کند. پس اگر والد، مقلد است، به دلیل ضبط‌های دوران کودکی است که در والد ثبت شده‌است. مقلد همانند طفل، از ترس والد، از حرکات او تقلید می‌کند. بنابراین کودک در نهاد خود تقلید را بلد نیست بلکه تقلید را از والدین ضبط کرده‌است و در زمان‌های مورد نیاز بازخوانی می‌کند:

طفل ره را فکرت مردان کجاست؟

کو خیال او و کو تحقیق راست؟

فکر طفلان دایه باشد یا که شیر

یا مویز و جوز یا گریه و نفیر

آن مقلد هست چون طفل علیل
گرچه دارد بحث باریک و دلیل
(همان: ۶۹۴/۲)

۳-۲-۳. عیب‌جویی از دیگران

عیب را نه در خود، بلکه در دیگران می‌بیند:

بهر طاعت راکع و ساجد شدند کای مؤذن بانگ کردی، وقت هست؟ هی سخن گفتی و باطل شد نماز چه زنی طعنه بر او؟ خود را بگو در نیفتادم به چه، چون آن سه تن عیب‌گویان بیشتر گم کرده راه	چهار هندو در یکی مسجد شدند ...مؤذن آمد، از یکی لفظی بجست گفت آن هندوی دیگر از نیاز آن سیم گفت آن دوم را ای عمو آن چهارم گفت: حمدالله که من پس نماز هر چهاران شد تباه
---	---

(همان: ۲۸۵/۱)

در حکایت «آن شخص که در عهد داوود شب و روز دعا می‌کرد که مرا روزی حلال بی‌رنج»، شخصیت اصلی در جنبه «کودک» است و مردمی که در ارتباط با وی هستند در جنبه «والد» نهادینه شده‌اند. تقابل چنین شخصیت‌هایی، ارزش ارزیابی و روان‌کاوی بسیاری دارد. دو شخصیت در تقابل هم، ترتیب‌دهنده ارتباطی متقاطع هستند:

آن یکی در عهد داوود نبی این دعا می‌کرد دایم، کای خدا طفل را چون پا نباشد، مادرش	نزد هر دانا و پیش هر غبی ثروتی بی‌رنج روزی کن مرا آید و ریزد وظیفه بر سرش
---	---

(همان: ۳۷۱)

از جمله سرنخ‌های «کودک»، دعاست؛ انسان هنگام دعا کردن، «کودک» را به کار می‌گیرد. دوم، نحوه گفت و گو و دعاست که با اصرار و الحاح آمیخته است. اصرار از صفات «کودک» است. کاهلی و سایه‌خسپی نیز از دیگر سرنخ‌هاست. استفاده از کلمات اسب و استر و خر نیز نشان‌دهنده غلبه جنبه «کودک» بر شخص است. دیگر اینکه دعاکننده، گویی دارد با مادر سخن می‌گوید و از او یاری می‌جوید و مانند کودک از مادر خود شیر می‌خواهد بدون تحمل سختی. مولانا نیز می‌گوید که طلب روزی مانند ارتباط میان فرزند و مادر است و اگر طفل توان خوردن و آشامیدن نداشته باشد، مادر این کار را برایش می‌سازد:

چون تضرع را بر حق قدرهاست وآن بها کآنجاست، زاری را کجاست

(همان: ۷۰۶/۲)

در مقابل، افرادی که «والد» در آنها حاکم بود، دعاکننده را نصیحت و تمسخر کردند:

خلق می‌خندید بر گفتار او	بر طمع‌خامی و بر پیکار او
این چنین مدبر همی‌خواهد که زود	بی‌تجارت پر کند دامن ز سود
این همی‌گفتش به تسخر: رو بگیر	که رسیدت روزی و آمد بشیر
او ازین تشنیع مردم وین فسوس	کم نمی‌کرد از دعا و چاپلوس

(همان: ۳۷۲/۱)

«والد» سرزنش و تمسخر و استدلال و قیاس می‌کند. اطلاق مخذول، واپس مانده، خانه‌کنده دون، گردون‌رانده، مدبر، گیج... به «کودک»، از سرنخ‌های «والد» است. روند داستان، نشان‌دهنده این است که اگر بالغ، جنبه «کودک» شخصیت را آزاد سازد، «کودک» می‌تواند به سمت کمال راه پیدا کند و جنبه «والد» سرزنشگر و تسخرزن، در رنج و تعب باقی می‌ماند و از آسودگی معنوی و قرب الهی بی‌بهره می‌شود. در انتها، خداوند، داعی را هم به مال و مکتب دنیوی می‌رساند و هم داعی به خونی‌گشونده پدر دست می‌یابد. در دفتر چهارم نیز به سرنخ «والد» در مقابل رفتار «کودک» برمی‌خوریم که بار دیگر «کودک» را مسخره می‌کند و از کارهای او متعجب می‌شود:

در نغولی بود آب، آن تشنه راند	بر درخت جوز، جوزی می‌فشاند
می‌فتاد از جوزین جوز اندر آب	بانگ می‌آمد، همی‌دید او حباب
عاقلی گفتش که بگذار ای فتی	جوزها، خود تشنگی آرد تو را
تا تو از بالا فروآیی به زور	آب جویش برده باشد تا به دور

(همان: ۵۲۷)

تشنگی از سرنخ‌های «کودک» است و چون نمی‌تواند به آب دست یابد، بازی می‌کند تا بلکه از آب صدایی بشنود و حبابی ببیند، اما «والد» که در پی سود و زیان است، می‌بیند که گردوها را جویبار به هدر می‌برد. پس احساس زیان می‌کند و زبان به نصیحت می‌گشاید. در این گفت‌وگو، سرنخ‌های شخصیت وی نمایان است.

۴-۲-۳. تکبر به دلیل موقعیت سنی و اجتماعی

پیامبر^(ص) در سربه‌ای، جوانی به‌ظاهر بی‌تجربه را فرمانده لشکر می‌کند و پیران و بزرگان قوم و قبیله از این فرایند انتصاب دل‌خور می‌شوند:

بوالفضولی از حسد طاقت نداشت
 گفت نه‌نه یا رسول‌الله مکن
 اعتراض و لانسلم بفراشت
 سرور لشکر، مگر شیخ کهن
 غیر مرد پیر سرلشکر مباد
 یا رسول‌الله جوان ار شیرزاد

(همان: ۵۷۳)

«والد» برای بازگشت امنیت و رتبه از دست‌رفته، «کودک» را با ایجاد حسادت تهییج می‌کند. احساس ناامنی زمانی پیش می‌آید که «کودک» احساس کند آن جایگاه حمایتی که مادر برای او و فقط مختص او در نظر گرفته بود، در حال از بین رفتن است؛ بنابراین از «والد» اجازه می‌گیرد تا در مقابل مهاجم، از خود و مادر و جایگاه اعطایی دفاع کند.

پیامبر^(ص) در پاسخ می‌فرماید چه‌بسا افراد کهن‌سالی که به درجه کمال (بالغ) نرسیده‌اند و حتی با وجود کهولت سن در «کودک» و یا نهایتاً در «والد» تثبیت یافته‌اند:

گفت پیغمبر که ای ظاهرنگر
 عقل او را آزمودم بارها
 تو مبین او را جوان و بی‌هنر
 کرد پیری آن جوان در کارها
 از بلیس او پیرتر خود کی بود؟
 چونک عقلش نیست، او لاشی بود

(همان: ۵۷۸)

۵-۲-۳. والد بی‌ذوق

می‌کند طاعات و افعال سنی
 ذوق باید تا دهد طاعات بر
 لیک یک ذره ندارد چاشنی
 مغز باید تا دهد دانه، شجر

(همان: ۲۹۸)

۴. نتیجه

مقاله حاضر در دو بخش اساسی بررسی شده است؛ زیرا هدفش تحلیل سرخ‌های «والد» و «بالغ» در شخصیت‌های داستانی مثنوی بود. از همین رو، پس از طرح تئوری روان‌شناسی اریک برن، سرخ‌های جنبه بالغ - که در مثنوی از انسان سالم و انسان کامل از آن یاد شده است - نمودیابی شد. سرخ‌هایی چون: رسیدن به مرحله رشد «من خوب هستم، دیگران خوب هستند»، مثبت‌اندیشی، ایجاد تعادل میان «کودک» و «والد» و نترسیدن از مرگ، رضایت از تقدیرات الهی و

تطابق جنبه‌های تعلیمی مثنوی و توصیف شخصیت افراد خوب و بد و خاکستری، با مشخصه‌های بیماری یا سلامت روان از دیدگاه روان‌شناسان، به‌خصوص اریک برن، تا حد

شگفت‌آوری، درجه بالایی دارد؛ چنانکه مولوی معتقد است انسان کامل، از تقلید کورکورانه می‌پرهیزد، در عین حال مشورت می‌کند؛ در جایگاه خشم و ناراحتی، صبر و حلم پیشه می‌کند؛ جنگ و صلحشان عزتمندانه و برای رضایت الهی در راستای آسایش مردم است. برقراری ارتباط با چنین افرادی سهل و دل‌پذیر است. بر تقدیرات الهی رضامندند و از مقدرات زندگی و بیماری و مرگ و بلایای طبیعی نمی‌هراسند. پرسش‌های اعتراضی به خداوند و رسول (ص) و بزرگان ندارند.

در مقابل، سرخ‌های «والد» یعنی سرزنشگری، استفاده از نقاب برای موجه نشان دادن خود، حساب سود و زیان کردن حتی در عبادت، طرد کودک و... بررسی شد. سرانجام با بررسی و تطبیق تعالیم مولانا و نظریات روان‌شناسی تحلیل رفتار متقابل، می‌توان به این نتیجه رسید که هرگاه «بالغ» توانسته‌است «کودک» را طوری با تعالیم «والد» آشتی دهد که خود را اسیر «والد» نکند، می‌تواند به تعالی نایل شود.

منابع

- برن، اریک (۱۳۸۹)، *تحلیل رفتار متقابل*، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران، فرهنگ نشر نو.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۸)، *در سایه آفتاب*، تهران، سخن.
- سالیانجر، جی.دی. (۱۳۸۷)، *فرانی و زویی*، ترجمه میلاد زکریا، تهران، مرکز.
- سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۷۴)، *نظریه‌های شخصیت*، تهران، دانشگاه تهران.
- شاه‌میر، هبة‌الله بن عطاء‌الله حسینی شیرازی (۱۳۸۹)، *اخلاق علایی*، تصحیح محمدجعفر یاحقی و سلمان ساکت، تهران، مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».
- شریعتمداری، علی (۱۳۹۰)، *تعلیم و تربیت اسلامی*، تهران، امیرکبیر.
- شولتز، دوان (۱۳۸۳)، *نظریه‌های شخصیت*، سیدنی ان شولتز، یحیی سیدمحمدی، تهران، ویرایش.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۷)، *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، تصحیح علی نقی منزوی و عقیق عسیران، تهران، اساطیر.
- لوبون، گوستاو (۱۳۹۱)، *روان‌شناسی توده‌ها*، ترجمه کیومرث خواجوی‌ها، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- محمودی، محمدعلی و علی‌اصغر ریحانی فرد (۱۳۹۱)، «تحلیل کهن‌الگویی حکایت پادشاه و کنیزک مثنوی براساس دیدگاه یونگ» در *پژوهشنامه ادب غنایی*، دانشگاه سیستان و بلوچستان، بهار و تابستان، دوره ۱۰، شماره ۱۸، ص ۱۴۵-۱۶۶.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۹۰)، *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، تهران، مرکز.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰)، *مثنوی معنوی*، تصحیح قوام‌الدین خرمشاهی، تهران، دوستان.

ناصرخسرو (۱۳۸۸)، *دیوان حکیم ناصرخسرو قبادیانی*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.

هریس، امی.ب. و تامس آ. هریس (۱۳۸۸)، *ماندن در وضعیت آخر*، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران، فرهنگ نشر نو.

هریس، تامس آ. (۱۳۸۹)، *وضعیت آخر*، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران، فرهنگ نشر نو.